



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۰ مهر ۱۴۰۱
مصادف با: ۵ ربیع الاول ۱۴۴۴
جلسه: ۱

موضوع کلی: مطلق و مقید
موضوع جزئی: تعریف مطلق و مقید - تعریف مشهور - بررسی تعریف مشهور
سال چهاردهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

اثر عمل بر علم

قال رسول الله (ص): «مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَزَقَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»؛

کسی که عمل کند به آنچه که می‌داند، خداوند علم و دانش آن چرا که نمی‌داند را نیز به او عطا می‌کند.

البته این روایت با تعبیری نظیر همین عبارت با تفاوت‌های جزئی از حضرت علی (علیه السلام)، امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است.

بر طبق این روایت کسی که به دانسته‌های خودش عمل کند این آمادگی و استعداد و زمینه را پیدا می‌کند که خداوند نسبت به آنچه که نمی‌داند نیز به او آگاهی دهد. البته این از ویژگی‌های علم الهی است. اگر کسی علم دین و علم خداشناسی و احکام شرعی و اخلاق الهی را تحصیل کند، به میزانی که به این آگاهی و علم پایبندی داشته باشد، خداوند نور دانش و معرفت و آگاهی را بر سایر جنبه‌های مخفی و مجهول نیز می‌تاباند و نسبت به آنها آگاهی پیدا می‌کند. این ویژگی در سایر علوم نیست، شاید در اکثر علوم تجربی و طبیعی این ویژگی وجود ندارد، البته مثلاً یک طبیب یا دانشمندی که به مضرات یک چیزی آگاهی دارد اگر به آن عمل نکند قهراً آن مضرات گریبان او را می‌گیرد، اگر عالم و دانشمندی مثلاً کشف کرده که برای حفظ صحت بدن لازم است فلان کار را انجام دهد یا از فلان کار اجتناب کند، حال اگر او خودش به این عمل نکند طبیعتاً آن آثار و مضراتی که پیش بینی کرده دامن گیر او خواهد شد یا در حیطه علوم انسانی اگر دانشمندی به قواعدی پی برده که در سقوط جوامع مؤثر است، اما عمل و رفتار خودش بر خلاف دانسته‌های خودش باشد قهراً این مواجه می‌شود با آن آفت‌ها و آسیب‌هایی که خودش پیش بینی کرده، در این حد در همه علوم وجود دارد، چه در علوم طبیعی و تجربی و چه در علوم انسانی هر یک از دانشمندان اگر بر خلاف دانسته‌های خودشان و علم خودشان عمل کنند، طبیعتاً آثارش دامن گیر آنها خواهد شد یا اگر به آن عمل کنند از منافعش بهره‌مند می‌شوند اما اینکه عمل به دانسته‌ها در سایر علوم موجب تایید شدن نور علم به زوایای مخفی و پوشیده آن علم شود، در چنین عرصه‌هایی وجود ندارد، این خصوصیت در علوم الهی و دینی است که اگر عالم اهل عمل باشد به آنچه که می‌داند خداوند تبارک و تعالی به او چیزهایی که نمی‌داند نیز عطا می‌کند و این آمادگی و ظرفیت و استعداد در او پدید می‌آید که به او عطا شود، «أَلْعَلِّمْ

نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ^۱ به همین معناست. یعنی اگر ظرف روح سالم باشد، ظرف روح از آلودگی‌ها پاک باشد این پاکی و طهارت روحی خودش زمینه را برای کشف بعضی از حقایق فراهم می‌کند و خداوند این عنایت را به عالم عامل خواهد داشت که بهره‌مند شود از فیض الهی و افاضه الهی او را در مسیر روشنایی و نور قرار بدهد.

اینکه امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «عِلْمُ الْمُنَافِقِ فِي لِسَانِهِ وَ عِلْمُ الْمُؤْمِنِ فِي عَمَلِهِ»^۲؛ کسی که به علمش عمل نکند منافق است، از این روایت اینچنین بر می‌آید که اگر کسی به علمش عمل نکند منافق است. منافق یک اصطلاح خاصی است که بر کسانی که اهل دین و ایمان نیستند اما تظاهر به دینداری و ایمان می‌کنند اطلاق می‌شود اما عالم بی عمل طبق این بیان یکی از مصادیق منافق است. نفاق ابعاد و جلوه‌های مختلف دارد و یکی از تجلیات نفاق این است که انسان به علمش عمل نکند، عالم دین به علمش عمل نکند، کسی که به احکام شرعی و اخلاق الهی واقف است و از اینها مطلع است اگر بر اساس دانسته‌های خودش عمل نکند منافق محسوب می‌شود، حال اگر به معنای اصطلاحی واقعا منافق هم نباشد، حکما ملحق به منافق مصطلح است و کثیری از آن آثار و اموری که برای نفاق و منافق گفته شده است برای چنین انسانی نیز وجود دارد. کسی که دعوت به خیر می‌کند اما خودش اهل شر است کسی که دعوت به صبر می‌کند ولی اهل بی‌تابی است، کسی که دعوت به احسان می‌کند اما خودش اهل امساک است، کسی که دعوت به سماحت و سعه صدر می‌کند ولی خودش گرفتار ضیق صدر است، چه نام دیگری غیر از نفاق می‌توانیم برای این رفتار قرار دهیم، بالاخره این مطالبی که می‌خوانیم چه در بعد احکام و چه در حیطه اعتقادات و چه در جهت اخلاقیات، باید خودمان به آن عامل شویم، اگر عمل کنیم، اگر اخلاقمان اخلاق الهی شود و رنگ و بوی الهی پیدا کند (حال اخلاق الهی به معنای حقیقتی که خیلی با آن فاصله داریم) رنگ و بوی الهی پیدا کنیم، بالاترین جلوه اخلاق شیطانی استکبار و خود برتر بینی و اینها است، این حالت استکبار در ما از بین برود و متواضع شویم، حقیقتا خودمان را چیزی ندانیم، بعضی تظاهر به تواضع می‌کنند اما در درون آن‌ها حالت استکباری در حال طغیان و فوران است، این همه ما روایات می‌خوانیم در رابطه با خویشتن داری و صبر و مدارا، عفو و گذشت، زدودن دل‌ها از کینه و حسادت، بالاخره درصدی دل ما باید رنگ و بوی اینها را پیدا کند، اگر اینچنین شد آنوقت خداوند راه‌های جدید باز می‌کند «اورثه الله علم ما لا يعلم» این فرمایش رسول گرامی اسلام و حضرت علی و سایر ائمه معصومین (ع) است که ما اگر به دانسته‌ها و آنچه می‌دانیم عمل کنیم خداوند این نور را بر نقاط تاریک می‌افکند و حقایقی برای ما کشف می‌شود، حجاب‌ها کنار می‌رود و ما می‌بینیم آنچه را که باید ببینیم. توقع نباید داشته باشیم که با پر کردن ذهنمان از اصطلاحات و فرمول‌ها و استدلال‌ها راه و مسیر برای ما روشن شود. اگر اینطور شد آن وقت من حیث لا یحتسب خداوند تبارک و تعالی ما را راهبری می‌کند. راهنمایی می‌کند، در بزنگاه‌ها و دو راهی‌های تحیر و بر سر دو راهی‌های سعادت و شقاوت و جایی که غبار بر می‌خیزد و ما نمی‌توانیم تمییز دهیم که حق و باطل چیست، نمی‌توانیم تمییز دهیم راه کدام است و چاه کدام؟ آنجا خداوند نور می‌تاباند بر مسیر و ما راه را تشخیص می‌دهیم و حق را از باطل تشخیص می‌دهیم. «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^۳ حال این رزق فقط رزق مادی نیست، اینطور نیست که بگوییم اگر

^۱ مصباح الشریعة، ص ۱۶

^۲ غرر الحکم: ۶۲۸۸، ۶۲۸۹

^۳ سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

کسی تقوای الهی پیشه کند حتما گشایش مادی در زندگی او پیدا می‌شود؛ نه، «و من یتق الله يجعل له مخرجا» یعنی در بن بست‌ها در گرفتاری‌ها و در جاهایی که واقعا همه درها و راه‌ها به حسب ظاهر بسته است و انسان نمی‌داند باید چه کند یک محل فرار و خروجی برای انسان قرار می‌دهد، «من حیث لا یحتسب» رزق و روزی معنوی به سوی انسان سرازیر می‌شود.

اینکه حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید «عِلْمُ الْمُنَافِقِ فِي لِسَانِهِ وَ عِلْمُ الْمُؤْمِنِ فِي عَمَلِهِ» علم مومن در عملش است، یعنی اگر می‌خواهیم ببینیم شخصی چه مقدار عالم است، وزن مومن با میزان پایبندی عملی به آگاهی‌ها و دانسته‌های اوست، لذا هرچه انسان بیشتر بداند مسئولیتش بیشتر است، حال وضع خودم را عرض می‌کنم، وضع ما قطعا از خیلی از مردم عادی سنگین‌تر و سخت‌تر است، اگر آنها عمل نمی‌کنند یا گاهی مثلا به برخی از امور پایبند نیستند، خیلی‌ها نمی‌دانند، اما ما که می‌دانیم، بعضی از اوقات عمل نمی‌کنیم، این خیلی سخت و سنگین است و اگر هم به همه آنچه که می‌دانیم نمی‌توانیم عمل کنیم، تلاشمان و سعی‌مان و همت‌مان این باشد که به دانسته‌های خودمان عمل کنیم و این کار سخت و مشکلی است. وقتی می‌گوییم غیبت به معنای اکل لحم میته است این باید برای ما مجسم شود، ما باید این برایمان عیان شود که غیبت اگر به مثابه اکل میته برادر مومن است، اینقدر در ما تنفر ایجاد کند که این کار را نکنیم، اما آیا این تنفر از غیبت در ما وجود دارد یا نسبت به آن اشتها و اشتیاق داریم؟ معلوم می‌شود که به آن پی نبریم.

اگر معصومین، اهل عصمت چه پیامبران و چه معصومین، فکر گناه هم به ذهنشان خطور نمی‌کند به خاطر این است که حقیقت گناه برایشان روشن است، آنها به یقین رسیدند، مثل اینکه هیچ وقت به ذهن ما خطور نمی‌کند که سم بخوریم. اینقدر این زشت و تنفر آمیز است هیچ وقت چنین فکری به ذهن ما نمی‌رسد. این در رابطه با همه گناهان برای اهل عصمت وجود دارد.

به هر حال انشاء الله ما بتوانیم با عمل به آگاهی‌های خودمان یا حداقل تلاش برای پایبندی به دانسته‌های خودمان این زمینه را در خودمان تقویت کنیم که خداوند علم ما لم یعلم را به ما عنایت و عطا کند و آن نوری را که باید بر حقایق پوشیده و پنهان این عالم بتاباند تا ما این حقایق برایمان کشف و آشکار شود تا بیده شود و آن مخرجی که در بن بست‌ها و تحیرها و سرگردانی‌ها می‌تواند ما را از آن مشکلات خارج کند برایمان فراهم شود.

مطلق و مقید

بحث ما رسید به مطلق و مقید. ما سال گذشته و سال قبل از آن درباره مسائل مختلف عام و خاص سخن گفتیم و رسیدیم به مطلق و مقید که یکی از مقاصد مهم و پرکاربرد علم اصول است.

محقق خراسانی در کفایه یک تعریفی برای مطلق بیان کردند که البته مشهور همین است و اشاره‌ای به یک اشکالی که صاحب فصول به این تعریف داشته، کردند و بعد هم فرمودند که چون این تعاریف، تعاریف حقیقی نیست بلکه شرح الاسمی است و اطرادا و انعکاسا مبتلی به اشکال است خیلی لازم نیست درباره این تعاریف سخن بگوییم.

حال ما نیز نمی‌خواهیم به تفصیل وارد این بحث شویم ولی اجمالا لازم است که حقیقت مطلق و مقید معلوم شود مخصوصا اینکه یک تعریفی است که شهرت پیدا کرده و این تعریف حتما مبتلا به اشکالاتی است. لذا باید عدول کنیم و تعریف دیگری را ذکر کنیم که بعد از این می‌توانیم بگوییم تقابل اطلاق و تقييد از چه نوعی است و کدام یک از اقسام اربعه تقابل اینجا وجود دارد و بعد به مصادیق مطلق و مقید بپردازیم. به عبارت دیگر ما یک بحث‌های مقدماتی در مورد مطلق و مقید داریم و بعد یک سری احکامی

که اینجا باید متعرض شویم. تعریف مطلق و مقید معلوم شود، اینکه تقابل اینها به چه ترتیبی است و به برخی از مصادیق مطلق و مقید باید پردازیم.

تعریف مشهور

تعریف مشهور: «ما دل علی شایع فی جنسه» آنچه دلالت می‌کند بر یک چیزی که شیوع در جنس خودش دارد. این تعریف دو ویژگی دارد:

۱. مطلق صفت لفظ است. زیرا می‌گوید «ما دل علی شایع»، «ما دل»، چیزی که دلالت می‌کند این از جنس لفظ است، یعنی کانه اطلاق را صفت لفظ قرار داده است، یعنی مطلق عبارت است از لفظی که این ویژگی را دارد. این توضیح را از این جهت ذکر می‌کنم که اشکالات متوجه این تعریف معلوم شود.

۲. آن چیزی که مدلول این لفظ است عبارت است از یک معنایی که در جنس خودش شیوع دارد، منظور از این جنس نیز جنس در اصطلاح منطقی نیست، در مقابل فصل و نوع، منظور از این جنس یعنی آن چیزی که قابلیت انطباق بر افراد مختلف دارد، شیوع در جنس معنایش این است، معنایش عموم نیست لذا شما می‌بینید که رجل یک لفظ مطلق است، اسم جنس است ولی جنس منطقی نیست، زیرا قابلیت انطباق بر افراد مختلف دارد، بر افراد مختلف منطبق است و شیوع دارد.

این تعریف به عنوان تعریف مشهور ذکر شده و برخی البته «معنا» را اضافه کردند و گفتند «المطلق ما دل علی معنی شایع فی جنسه» مثل صاحب قوانین و برخی دیگر که کلمه «معنا» را نیز آوردند که البته آوردن یا نیاوردن این کلمه مهم نیست، مهم این است که تعریف مشهور است؛ «ما دل علی شایع فی جنسه» یا «ما دل علی معنا شایع فی جنسه»؛ مطلق لفظی است که دلالت می‌کند بر معنایی که آن معنا در جنس خودش سریان دارد.

بررسی تعریف مشهور

محقق خراسانی اینجا اشکالی را مطرح کرده است و دیگران نیز اشکالاتی را متوجه این تعریف کردند که خیلی فهرست وار به بعضی از این اشکالات اشاره می‌کنم و دیگر نیازی نیست تلاش کنیم برای اینکه این تعریف را ناکارآمد نشان دهیم و بگوییم باید این تعریف تغییر کند. بسیاری از بزرگان هم از حیثیت جامعیت نسبت به افراد و هم از جهت مانعیت نسبت به اغیار اشکال کردند به این تعریف.

اشکال اول

اشکالی که محقق خراسانی از قول صاحب فصول در کفایه می‌کند این است که این تعریف مانع اغیار نیست. صاحب فصول اشکال کرده است که این تعریف شامل بعضی از الفاظ عموم مثل من استفهامیه هم می‌شود زیرا مثلاً «من جاء بالحسنه و له عشر امثالها» کلمه «من» مسلماً یکی از الفاظ عموم است لکن این تعریف شامل آن می‌شود، «من» یک لفظ است که دلالت می‌کند بر یک معنایی که شیوع در جنسش دارد، زیرا منظور از «من» یعنی افراد انسانی، همه انسان‌ها. این «من» قابلیت انطباق بر همه افراد انسانی را دارد و به راحتی این تعریف شامل «من» استفهامیه نیز می‌شود در حالیکه «من» استفهامیه از الفاظ عموم است نه از الفاظ مطلق. این اشکالی است که صاحب فصول اینجا ذکر کرده است.

سوال:

استاد: این را که در تعریف نیاوردند؛ کلمه وضع را نیاوردند، نگفتند «ما دل بمقدمات الحکمه علی معنی شایع فی جنسه». بله اگر کسی این را بیاورد و بگوید آنچه که من غیر طریق الوضع یا از طریق مقدمات حکمت دلالت می‌کند بر یک معنایی که «شایع فی جنسه»، می‌گوییم کلمه «من» اینجا خارج می‌شود زیرا اگر «من» دلالت بر این معنا می‌کند بالوضع است، ولی تعریف مشهور اشاره‌ای به این خصوصیت نکردند که این بالوضع است یا مقدمات حکمت.

این اشکالی است که صاحب فصول اینجا کرده است.

محقق خراسانی نیز گفتند که ما مکرر گفتیم که اینها از قبیل تعاریف حقیقی نیستند بلکه از قبیل تعاریف شرح الاسمی هستند، مثل سعدانۀ نبت»، اینکه شما بگوییم سعدانه اسم یک گیاهی است، این معلوم است که حقیقی نیست، این یک تعریف شرح الاسمی است، مثل اینکه در تعریف انسان بگوییم الانسان بشر، این شرح الاسم است. این پاسخی است که محقق خراسانی معمولاً بعد از تعرضی که به تعاریف می‌شود بیان می‌کنند و می‌گویند این اصلاً از قبیل تعاریف حقیقی نیست.

ولی این تعاریف شرح الاسمی برای کسانی که جهل مطلق دارند خوب است، کسی که نمی‌داند که سعدانه اصلاً خوردنی است یا پوشیدنی و به او بگویند که سعدانه یک گیاه است که اجمالاً دستش می‌آید که سعدانه یک گیاه است ولی کسی که یک آشنایی اجمالی دارد دیگر نمی‌تواند به او گفتن که سعدانه یک گیاه است. لذا وقتی در علم اصول می‌خواهیم در مورد مطلق و مقید یا هر یک از الفاظ عموم و خصوص و عام و خاص و مجمل و مبین بحث کنیم باید یک تعریفی را ذکر کنیم که فراتر از شرح الاسم باشد. این مفر برای این اشکال نیست، پس این اشکال یک اشکالی است که وارد است که این تعریف جامع افراد و مانع اغیار نیست. این مثال یک مورد بود برای اینکه مانع اغیار نیست. اگر بخواهیم موارد دیگری را ذکر کنیم می‌توانیم ذکر کنیم.

اشکال دوم

مشکل دیگر این است که جامع افراد نیست، چون اطلاق در غیر مواردی که معنا شیوع در جنس دارد نیز وجود دارد یعنی در اعلام شخصیه، مثلاً در زید به عنوان یک فرد و مصداق با اینکه یک معنایی که شیوع در جنس داشته باشد، ندارد اما اطلاق در او به حسب حالاتش به حسب زمانهایی که در آن به سر می‌برد و بعضی از امور دیگر جریان دارد. در اینکه لفظ مطلق گاهی شامل بعضی از اعلام شخصیه نیز می‌شود تردیدی نیست.

حال دیگر نمی‌خواهیم وارد پاسخ‌هایی شوم که بعضی بیان کردند برای توجیه شمول این تعریف نسبت به اعلام شخصیه. واقعش این است که «ما دل علی شایع فی جنسه» به عنوان تعریف مطلق جامع افراد نیست، زیرا الفاضلی مثل رجل را در بر می‌گیرد، زیرا این رجل قابلیت انطباق بر افراد مختلف را دارد و «شایع فی جنسه» بر او منطبق است اما در مثل زید، این تعریف قابل انطباق نیست. معنا «شایع فی جنسه» بر مثل زید و همه اعلام شخصی که آنها نیز می‌توانند مصداق لفظ مطلق باشند، منطبق نمی‌شود.

پس:

اشکال اول این شد که مانع اغیار نیست.

اشکال دوم این شد که جامع افراد هم نیست.

البته محقق خراسانی به این تصریح کرده است ولی گفته مهم نیست و لازم نیست جامع یا مانع اغیار باشد. البته این اشکال را خیلی دیگر نیز مطرح کرده‌اند.

دو اشکال نیز امام خمینی اینجا بیان کردند که این دو اشکال نیز قابل توجه هستند.

«والحمد لله رب العالمین»